

## منازعات نامتقارن به مثابه معمایی دفاعی برای آینده‌ی نظام بین‌الملل فهم زمینه‌ها و ابعاد

علی اشرف نظری (نویسنده مسئول) nazarian2004@yahoo.com

استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران

ابوذر بهزادی

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۴

### چکیده

منازعات نامتقارن یکی از تحولات برآمده از دوران گذار است که ابعاد آن در مقایسه با جنگ‌های سنتی به مراتب پیچیده‌تر است. دفع و پاسخ‌گویی به این نوع خشونت، در گرو فراتر رفتن از روش‌های سنتی (جنگ و بازدارندگی) بوده و روش‌های نظامی بایستی در کنار تلاش برای حذف عوامل ریشه‌ای، ایجاد سازوکارهای حقوقی و گسترش همکاری‌های بین‌المللی به صورت مکمل به کار رود. هدف اصلی این مقاله بررسی ماهیت و ابعاد تعارضات نامتقارن به مثابه گونه‌ای از خشونت سیاسی است. پرسش اصلی این است که ابعاد و مؤلفه‌های خشونت سیاسی در چارچوب منازعات نامتقارن کدام‌اند و پاسخ‌گویی به این دسته از تعارضات، نیازمند کدام سازوکارها است؟ این نوشتار تلاش دارد تا از چشم‌اندازی کلان؛ ماهیت و هویت منازعات نامتقارن مورد بررسی قرار گیرد و از حیث راه‌حل‌ها (برخلاف نگرش‌های تقلیل‌گرایانه) سعی بر آن است تا با تبیین روندها و نیز عوامل مؤثر در شکل‌گیری منازعات نامتقارن، گونه‌شناسی آنها و نیز پرهیز از تجویز راه‌حل‌های یک‌سویه، مجموعه‌ای از راهکارهایی ارائه شود تا در کنار یکدیگر بتوانند آثار این منازعات را کاهش دهند.

واژگان کلیدی: منازعات نامتقارن، تروریسم، معمایی دفاعی، هویت، نظام بین‌الملل.

## مقدمه

پایان نظام دو قطبی به مثابه بستر تحولات جنگ سرد؛ با تغییرات عمده‌ای در فرآیندها و روندهای سیستمی همراه بوده است. به عبارت دیگر، پایان نظام دو قطبی و عدم جایگزینی نظامی مشخص با کارکردهای خاص، موجب شده است تا نظم درون سیستمی شکل نگیرد و حرکت نظام بین‌الملل در مسیری قرار گیرد که از آن به دوره‌ی گذار<sup>۱</sup> یاد می‌شود. در این حالت سازوکارهای معطوف به نظم‌بخشی و ساماندهی الگوها و قواعد رفتاری نتوانسته‌اند کارویژه‌های خود را ایفا کنند. بنابراین، تفاوت عمده‌ی دوران گذار با دوران استقرار نظم سیستمی، در عدم تابعیت کنش‌گران از قواعدی خاص است. (قاسمی، ۱۳۸۴: فصل اول؛ Bridges, 1997).

در این راستا، تلاش برای ایجاد بنیان‌های جدید رفتاری، با برخی چالش‌های ارزشی - فرهنگی، اقتصادی و سیاسی - که در تعارض با الگوها و هنجارهای برآمده از نظم موجود قرار می‌گیرد - همراه خواهد شد. از این رو، برخی از کنش‌گران در برابر قواعد و الگوهای برآمده از نظم جدید بین‌المللی مقاومت کرده و از آن‌جا که توان مقابله با مؤسسان نظم جدید را ندارند، پیگیری استراتژی نبرد نامتقارن<sup>۲</sup> به شاخصه‌ی اصلی کنش و واکنش‌های خشونت‌بار سیاسی تبدیل می‌شود. کشورها، گروه‌های شبه‌نظامی و تروریست‌ها فرصت جدید و مهمی را برای شکل دادن به پیامدهای سیاسی منازعات می‌یابند و الگوهای جنگ کلاسیک نمی‌توانند همانند گذشته ابزار مفیدی به شمار روند (Kay, 2005:c7). در این شرایط، نبرد نامتقارن به الگوی غالب رفتاری تبدیل شده و فرصت‌ها و هزینه‌هایی را برای طرفین درگیری ایجاد می‌کند.

واقعیت این است که خشونت و افراط‌گرایی سیاسی به‌عنوان یکی از پدیده‌های رایج سیاسی در بسیاری از کشورهای جهان است. پدیده‌هایی مثل آشوب، تظاهرات، طغیان اجتماعی، خشونت سیاسی، انقلاب، افراط‌گرایی سیاسی، نژادپرستی، نسل‌کشی و تروریسم، همواره موجی از نگرانی و وحشت را در میان شهروندان و دولت‌ها ایجاد کرده‌اند. نرخ سالانه‌ی وقوع اقدامات خشونت‌بار یا تروریستی بین ۵۸۰ تا ۶۰۰ مورد در نوسان بوده است که حدوداً به رقم دو عملیات در هر روز می‌رسد (بورینه، ۱۳۸۲).

دلایل و شواهدی روشن و گسترده وجود دارد که نشان می‌دهد که خشونت و منازعه، پدیده‌ای فراگیر و گریزناپذیر در ساختار دولت - ملت‌ها و جوامع مختلف است. پاکسازی

1. Transition Period

2. Asymmetrical Conflicts

قومی<sup>۱</sup> رخدادی استثنایی نیست که فقط در یوگسلاوی و آلمان عصر رایش سوم اتفاق افتد، بلکه بخشی از فرآیندهای عادی است که ممکن است در آینده در مناطق دیگری از جهان رخ دهد. «لری ری»<sup>۲</sup> با تأکید بر اهمیت ایدئولوژی‌ها و منافع سیاسی استدلال می‌کند که «ناسیونالیسم خشن»<sup>۳</sup> می‌تواند در هنگامه‌ی بحران به آسانی تجهیز شود؛ وحشت از نابودی و همراه کردن دیگران با خود و از میان بردن زندگی خود و دیگران، ترس از مرگ و تخریب با وعده‌ی نهایی دستیابی به شادکامی، هر لحظه تمدن را تهدید می‌کند. به عنوان مثال، رواندا اغلب به عنوان نمونه‌ای گویا برای درک ابعاد چنین هراسی مطرح می‌شود؛ زیرا ظرف مدت سه ماه ۸۰۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰۰ نفر «توتسی»<sup>۴</sup> به دست اکثریت «هوتو»<sup>۵</sup> کشته شدند (Stone, 2004: 48-49). امکان بروز خشونت و گسترش آن، صلح و امنیت عمومی را به خطر می‌اندازد و این ضرورت احساس می‌شود که با فهم ریشه‌ها و علل منازعات خشونت‌بار گام نخست را برای مواجهه‌ی فعالانه و مؤثر با آن و جستجوی سازوکارهای حل منازعات و ایجاد آرامش برداشت (Earl, 2004: 1). پیامدهای اعمال خشونت نظیر مرگ، ضرب و جرح، ترس و نفرت نهادینه شده، آواره شدن مردم و تخریب اموال، آن قدر گسترده است که نمی‌توان از آن غافل شد.

نوشتار حاضر با تمرکز بر بحث منازعات نامتقارن به مثابه نوع جدیدی از خشونت سیاسی سعی در پاسخ‌گویی به این پرسش خواهد داشت که در شرایط فعلی - که نظام بین‌الملل دروان گذار را پشت سر می‌گذارد - پاسخ‌گویی به این دسته از تعارضات چه الزاماتی را می‌طلبد؟ پژوهش حاضر مبتنی بر چند مفروض است:

- ۱- با پایان یافتن جنگ سرد و عدم شکل‌گیری نظامی جدید، نظام بین‌الملل با الگوها و قواعد متفاوتی از منازعه و خشونت سیاسی در قالب نبرد نامتقارن مواجه شده است.
- ۲- در نگاه نخست، چنین به نظر می‌رسد که منازعات نامتقارن، خشونت را متوجه قدرت‌های بزرگ ساخته است، اما با گسترده شدن دامنه‌ی این اقدامات و در نتیجه‌ی آن، گسترش بحران‌ها و مداخله‌جویی‌های بیگانگان در جوامع دیگر، اثرات زیان‌بار آن متوجه همه‌ی جوامع خواهد بود.<sup>۶</sup>

1. Ethnic Cleansing
2. Larry Ray
3. Violent Nationalism
4. Tutsi
5. Hutu

۶. بهره‌گیری از الگوهایی نظیر ترور نخبگان هسته‌ای و مداخله‌جویی ایالات متحده در امور داخلی ایران از طریق به راه انداختن منازعات نیابتی، جلوه‌های بارزی از چنین مخاطراتی است.

۳- شناخت و کنترل منازعات نامتقارن به واسطه‌ی ماهیت سیال، پیچیده و فراگیر آن نیازمند مجموعه به هم پیوسته‌ای از راه‌حل‌هاست.

با تکیه بر محورهای مورد اشاره، ادعای این مقاله به مثابه یک فرضیه آن است که «ماهیت و ابعاد جنگ‌های نامتقارن به مثابه نوعی از خشونت سیاسی نشانگر آن است که دفع و پاسخ‌گویی به آنها در گرو فراتر رفتن از روش‌های سنتی (جنگ و بازدارندگی) بوده و در کنار تلاش برای حذف عوامل ریشه‌ای، ایجاد سازوکارهای جدید حقوقی و گسترش همکاری‌های بین‌المللی به صورت مکمل ضرورت دارد». بررسی ادبیات پژوهش، عطف نظر به برداشت‌ها و تصورات کنش‌گران از خشونت، پرداختن به ماهیت، ابعاد و گونه‌های تعارضات نامتقارن و در نهایت طرح آن به مثابه یک معمای دفاعی، مهم‌ترین بخش‌های این نوشتار است.

#### الف) پیشینه و ادبیات پژوهش

درک تفاوت‌های کلی پژوهش حاضر با سایر پژوهش‌هایی که در حوزه‌ی خشونت سیاسی به طور عام و منازعات نامتقارن به طور خاص صورت پذیرفته است نیازمند نگاهی مختصر به محتوای آثار موجود و بیان نقاط قوت و ضعف آنهاست. البته نکته‌ی قابل تأمل این است که با وجود پژوهش‌های انجام شده به زبان انگلیسی، مقالات اندکی به زبان فارسی در حوزه‌ی منازعات نامتقارن نگاشته شده است. با نگاهی گذرا به ادبیات موجود پیرامون بحث منازعات نامتقارن، چند دسته از آثار را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد:

\* نخستین دسته؛ آثاری هستند که گرچه منازعات نامتقارن را محور بحث و مطالعه‌ی خود قرار داده‌اند، اما با محدود کردن بررسی خود به منطقه یا ناحیه‌ای خاص تنها به ریشه‌ها، روندها و نتایج این پدیده در محدوده‌ای خاص اشاره کرده‌اند (Cordesman, 2008; Lavoy, 2008; Mc Evans, 2005; Brewster, 2009). پیامد طبیعی این نوع مطالعه، غفلت از توجه به ماهیت منازعات نامتقارن به عنوان پدیده‌ای کلان است که تقریباً امنیت تمامی جوامع را در دوران گذار نظام بین‌الملل تحت‌الشعاع قرار داده است.

\* دومین دسته از ادبیات مرتبط با منازعات نامتقارن، مربوط به آثاری است که با نگاهی تقلیل‌گرایانه، پیامدهای این پدیده را صرفاً متوجه امنیت و منافع ایالات متحده کرده و با فرض نظام بین‌الملل به عنوان نظامی تک‌قطبی تلاش برای خارج کردن آمریکا از این جایگاه را هدف جنگجویان نامتقارن می‌دانند (Barnett, 2003; see: Thronton, 2007b; Rudger, 2008). نتیجه‌ی

طبیعی برداشت حاضر آن است که راهکارهای ارائه شده برای مواجهه با منازعات نامتقارن با توجه به ویژگی‌های ارزشی و نظامی خاص غرب و ایالات متحده ارائه می‌شود. همچنین، با وجود آن که کشورهای در حال توسعه بعضاً خاستگاه این نوع از تحرکات بوده‌اند، با این حال این دسته از جوامع خود نیز از زیان‌ها و پیامدهای این تحرکات مصون نمانده و در معرض آثار آن قرار دارند.

\* تعداد زیادی از محققین انتشار مقاله «ایوان آرگین تافت»<sup>۱</sup> را در فصلنامه‌ی امنیت بین‌المللی در سال ۲۰۰۱ به عنوان نخستین اثر علمی می‌دانند که پدیده‌ی منازعات نامتقارن را به‌طور خاص مورد توجه قرار می‌دهد (نک: Arreguin- Toft, 2001). با وجود آن که این اثر توانسته است ابعاد این نوع از خشونت‌ها را مورد بررسی قرار دهد، اما عدم اشاره به آینده و راهکارهایی که کشورهای درگیر آن بتوانند با بهره‌گیری از آنها آثار منازعات نامتقارن را کاهش دهند باعث شده است تا از جامعیت آن کاسته شود. «شان کی» (۲۰۰۵) نیز در کتاب «امنیت جهانی در قرن بیست و یکم» این پدیده را چونان یکی از معضلات امنیتی قرن بیست و یکم مورد اشاره قرار می‌دهد، اما در ارائه‌ی راهکار نمی‌تواند مسیری مشخص را به صورت جامع ارائه دهد.

\* چهارمین دسته از آثار موجود نیز با ضعفی کلی همراه‌اند؛ عدم اشاره به تقسیم‌بندی‌ها و ماهیت دقیق منازعات نامتقارن. با این وجود، برخی نویسندگان همانند «دیوید گرنج» (2000) سعی کرده‌اند روش‌ها و ملاحظات جدیدی را در ارتباط با منازعات نامتقارن مورد توجه قرار دهند، اما در ماهیت‌شناسی و بررسی ابعاد این پدیده نتوانسته‌اند خود را از نگاه یک سویه‌ی غربی برهانند. «راد ثورنتون» (2007) نویسنده‌ی دیگری است که در اثر تفصیلی خود پیرامون منازعات نامتقارن، ضمن پیروی از روش گرنج، به انواع منازعات نامتقارن و ویژگی‌های آن اشاره‌ای نکرده و تلاش داشته تا در تبیین آنها، نگاهی یکسان‌نگر (عدم تفاوت در ماهیت متفاوت آنها) به تمامی آنها داشته باشد.

\* در نهایت موضوعی که در ذیل بررسی ادبیات موجود بایستی به آن اشاره داشت ارتباط منازعات نامتقارن با پدیده‌ی جهانی شدن است. دسته‌ای از آثار موجود، ارتباط پدیده‌ی جهانی شدن و منازعات نامتقارن را آنچنان مهم ندانسته و یا آن که اگر هم به آن اشاره شده، نه همچون یک عامل مهم و بنیادین بلکه به مثابه پدیده‌ای حاشیه‌ای تلقی شده است (Kay, 2005؛ Thronton, 2007). به‌طور نمونه، «هارتمن» (2005) به پدیده‌ی جهانی شدن و ارتباط خاص آن با

منازعات نامتقارن می‌پردازد، اما به واسطه جهت‌گیری خاص و بررسی موضوع از چشم‌انداز آمریکایی، پیامد پدیده‌ی منازعات نامتقارن را معطوف به ایالات متحده دانسته و معتقد است که ایالات متحده نباید به فرآیند جهانی شدن به عنوان مقصر بنگرد، بلکه بایستی با تطابق خود با ساختارهای اجباری این تهدیدات در حال ظهور، به مقابله با آنها بپردازد و برای کاهش آثار آن بر امنیت ملی اقدام کند.

با توجه به محورهای اشاره شده، این نوشتار سعی دارد تا:

\* منازعات نامتقارن را به عنوان یک کلیت و نه معطوف به منطقه‌ای خاص در نظر گیرد. بنابراین، تلاش خواهد شد تا از چشم‌اندازی کلان، ماهیت و هویت منازعات نامتقارن مورد بررسی قرار گیرد؛

\* برخلاف نگرش‌های تقلیل‌گرایانه، آثار و پیامدهای این پدیده را صرفاً نباید متوجه ایالات متحده یا کشوری خاص دانست، بلکه این پدیده در کل نظام بین‌الملل تأثیر گذاشته است؛  
\* با تبیین روندها و نیز عوامل مؤثر در شکل‌گیری منازعات نامتقارن، گونه‌شناسی آنها و نیز پرهیز از تجویز راه‌حل‌های یک‌سویه؛ تلاش دارد تا مجموعه‌ای از راهکارها را ارائه دهد تا در کنار یکدیگر بتوانند آثار این منازعات را کاهش دهند؛  
\* نقش پدیده‌ی جهانی شدن را در شکل‌گیری منازعات نامتقارن به عنوان یک عامل تعیین‌کننده و همچنین عامل تسریع‌کننده مدنظر قرار دهد.

## ب) ماهیت و ابعاد منازعات نامتقارن

### ۱- مفاهیم

تغییرات سیستمی در نظام بین‌المللی همواره با تغییرات ماهوی در مفاهیم (یا آن‌چه که تحوّل مفهومی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود) همراه بوده است. به عبارت دیگر، با تغییر ماهیت و ساختار نظام، شاخصه‌های آن نیز به عنوان اجزا و ساختار دچار دگرگونی می‌شوند. متناسب با این تغییرات، مفاهیم، معانی گذشته‌ی خود را به دلیل تغییر در مصادیق از دست داده و معانی جدیدی به خود می‌گیرند.

گرچه خشونت و منازعه‌ی نامتقارن پدیده‌ای جدید نیست، اما کاربست آن به شیوه‌های نوین، حکایت از تطوّر معانی آن دارد. معنای عام آن - که بیشتر در دوران پیش از نظم کنونی مورد استفاده قرار می‌گرفته است - اشاره به منازعاتی دارد که در آن، منابع طرفین تخصم در

اساس و در ضمن منازعه متفاوت است. با افزایش استفاده از واژه منازعات نامتقارن در یک دهه‌ی اخیر، دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه در حوزه‌های نظامی و محافل دانشگاهی شکل گرفته است. در بحث و کنکاش پیرامون این مفهوم، نویسندگان حوزه‌ی نظامی غالباً تمایل داشته‌اند تا از واژه‌ی عدم تقارن برای اشاره به ماهیت غیرمستقیم راهبردهایی بهره‌گیرند که کنش‌گران ضعیف<sup>۱</sup> به کار برده‌اند. در مقابل این جریان، نویسندگان و محافل دانشگاهی از این عنوان بیشتر برای تبیین معمای موفقیت کنش‌گران ضعیف در منازعات استفاده کرده‌اند. در پاسخ به این سؤال که چرا در این گونه از منازعات، کنش‌گر ضعیف می‌تواند بازیگر قدرتمند<sup>۲</sup> را مغلوب کند، تبیین‌هایی هنجاری ارائه می‌دهند. تعامل استراتژیک، اراده‌ی کنش‌گر ضعیف‌تر برای تحمل هزینه‌ها، حمایت خارجی از کنش‌گر ضعیف، حساسیت‌های کنش‌گر قوی، گسترش اهداف جنگی بازیگر قوی و پویایی‌های درون‌گروهی کنش‌گران، از جمله مهم‌ترین این پاسخ‌ها بوده است (Schorfel & Pankratz, 2009:193). اما متناسب با مقتضیات زمانی و تغییر چارچوب کارکردی نظم، این مفهوم دارای ابعاد گسترده‌تری نسبت به قبل شده است. شناخت ماهیت متغیر منازعات نامتقارن و تأمل در گزینش راه‌هایی برای کاهش اثرات و در نتیجه مواجهه با آنها نیازمند شناخت بنیان‌های تاکتیکی این دسته از منازعات است که می‌تواند زمینه‌ساز موفقیت این نوع از منازعات شود. این بنیان‌ها عبارتند از:

نخست- آموزش، تاکتیک‌ها و نیز فناوری اهمیت بسیاری دارند و در نتیجه به قدرت کوچک‌تر برای غلبه بر قدرت بزرگ‌تر اجازه عمل بیشتری می‌دهند؛  
دوم- در صورتی که جنگجویان نامتقارن از فناوری‌های جدید بهره‌مند باشند با تکیه بر روش‌های نامتقارن، تعداد کم آنها می‌تواند در برابر برتری عددی کنش‌گر قوی مؤثر و کارآمد باشد؛  
سوم- اگر کنش‌گر ضعیف در موضع تدافعی قرار گرفته باشد (تحت حمله یا اشغال) بهره‌گیری از تاکتیک‌های غیر مرسوم در نبردها همانند ضربه - گریز یا نبردهای گزینشی-<sup>(۳)</sup> می‌تواند مؤثر باشد؛

#### 1. Weak Actors

#### 2. Strong Actors

۳. Selective Battles : به نبردهایی اطلاق می‌شود که طی آن بازیگر ضعیف به خاطر هجمه و گستردگی در صفوف کنش‌گر قوی تلاش می‌کند نبردها را به مناطق و بخش‌های خاص با تعداد و گروه‌های اندکی از طرف مقابل بکشاند. در این شرایط هم از حجم نبرد کاسته شده و هم امکان تخطی از قواعد حقوق مخاصمات بین‌المللی کاسته می‌شود (Schorfel, Cox and pankratz, Op.cit.).

چهارم- در شرایطی که قدرت ضعیف‌تر در موضع تهاجمی باشد بهره‌گیری این کنش‌گر از روش‌های مغایر با حقوق بین‌الملل برای موفقیت نهایی در صورتی می‌تواند با کامیابی همراه باشد که طرف قوی‌تر خود را ملزم به رعایت قواعد حقوق بین‌الملل بداند. در این حالت، این کنش‌گران مزیتی را به دست می‌آورند که می‌تواند در وارد نمودن ضربات اساسی به دشمن کارساز باشد؛

پنجم- در نهایت این که مهم‌ترین تاکتیک مورد استفاده در این گونه از منازعات اثرات روانی است که خودبه‌خود به دشمن قوی‌تر القا می‌شود. این امر ناشی از پیچیدگی و ابهام تاکتیکی این گونه از منازعات است که عملاً می‌تواند ابتکار عمل و تفکر برای سناریوسازی را از طرف مقابل سلب کند. ناتوانی اسرائیل در تقابل با تاکتیک‌های حزب‌ا... و گروه‌های فلسطینی در این راستا قابل ارزیابی است (Barnet, 2003: 42).

«کی» (2005) در تعریف منازعات نامتقارن، آن را ناشی از یک رابطه می‌داند؛ رابطه میان استراتژی و تاکتیک. از دید وی، تعارض نامتقارن، ابزار یا تاکتیکی برای نیل به یک هدف یا استراتژی است؛ چنان که حمله به برج‌های دوقلو در سپتامبر ۲۰۰۱ یک عملیات نامتقارن بود (See: Kay, 2005: chapter 7). در تعریفی مشابه، «ثورنتون» این نوع از منازعات را مشتمل بر استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایی از جنگ‌های نامتعارف می‌داند که طی آن طرف ضعیف‌تر تلاش می‌کند تا با بهره‌گیری از راهبردهایی، نقایص کمی و کیفی خود را جبران نماید (Thronton, op.cit: 139). برخلاف جنگ‌های نامتقارن که طرفین از اقدامات نظامی و منابع مشابهی برخوردار بوده و از تاکتیک‌هایی بهره می‌گیرند که عمدتاً در اجرا و جزئیات دارای شباهت‌های کلی هستند، منازعات نامتقارن الزاماً در پی به کارگیری نیروهای نظامی به این شکل نمی‌باشد (Lavoy, 2008: 209).

با در نظر داشتن این تعاریف، می‌توان دو ویژگی کلی برای این دسته از منازعات برشمرد: یکی آن که قواعد این منازعات غالباً خارج از هنجارهای بین‌المللی تعریف می‌شوند؛ به این معنی که برخلاف نبردهای سنتی و مرسوم در حوزه‌ی روابط بین‌المللی - که عمدتاً رویه‌های آن از پیش مشخص شده و سیر راهبردها و تاکتیک‌ها قابل پیش‌بینی هستند - این منازعات از این اصول و قواعد پیروی نمی‌کنند. دومین ویژگی این دسته از منازعات آن است که کاربرست روش‌های عادی جنگ‌ها نظیر بازدارندگی و قدرت نظامی به شیوه‌ی سنتی برای مواجهه با آنها ناکارآمد است؛ این ناکارآمدی از آنجا ناشی می‌شود که معمولاً در شرایط عدم تقارن، طرف ضعیف‌تر با این درک که چیزی برای از دست دادن ندارد، ضرورت توّسل به هر اقدامی را



برای خود محفوظ می‌داند. در این وضعیت، استفاده از بازدارندگی کلاسیک یا تجهیزات مدرن نظامی نمی‌تواند مانعی در برابر منازعات نامتقارن باشد. تجربه‌ی عملی ناکامی روسیه در چچن، یا بحران‌های دامنه‌دار در عراق و افغانستان، شاهد تجربی این بیان است.

برخی دیگر از تحلیل‌گران مسائل استراتژیک در تلاش برای تبیین جنبه‌های مختلف این دسته از نبردها بر وجود دو عنصر عدم قطعیت<sup>۱</sup> و پیش‌بینی ناپذیری<sup>۲</sup> در منازعات نامتقارن اشاره کرده‌اند که نقش مهمی در فهم پیچیدگی این‌گونه از منازعات دارد. از نظر این افراد، عدم قطعیت ناشی از چند عامل است:

\* فقدان اطلاعات درباره‌ی مقاصد دشمن؛

\* پیچیدگی در مسئله‌ی زمان، مکان و حتی برنامه‌ریزی برای حمله؛

\* تأثیرات و حتی وجود سلاح‌های جدید و در نهایت توسعه‌ی شکل‌های نوین نیروها. از این نظر، با توجه به این که عدم قطعیت در این منازعات عنصری پیوسته است تقابل با آنها نیز در گرو کاهش اثرات این عدم قطعیت است (Ancker & Burke, 2003:29-36).

## ۲- زمینه‌ها و ریشه‌های بروز منازعات نامتقارن

در ریشه‌یابی پدیده‌ی منازعات نامتقارن برخی از ناظران تلاش داشته‌اند تا ریشه‌های این نوع از تحرکات را همانند جنگ متقارن و مرسوم مورد بررسی قرار دهند؛ توجه به عوامل روان‌شناختی، زیستی، محیطی و نیز پارامترهای ایدئولوژیک و عقیدتی از آن جمله‌اند (Hoffman, 1999:11). اگر منازعات نامتقارن به عنوان پدیده‌ای مستقل و جدید و با ماهیتی متفاوت از گذشته مورد بررسی قرار گیرد، می‌توان دلایل و ریشه‌هایی را برای آن در نظر گرفت که نسبت به عوامل ذکر شده از توانایی تبیینی بیشتری برخوردار باشند.

گسترش منازعات نامتقارن و تغییر ماهیت آن در نظم جدید نسبت به گذشته، نیازمند دو جهت بوده است: جهت نخست به شرایط و وضعیت مساعد بین‌المللی مربوط می‌شود؛ و جهت دوم به موقعیت‌ها و امکاناتی اطلاق می‌گردد که می‌توانند در تسهیل فرآیند عدم تقارن مؤثر باشند. آنچه که شرایط را برای گسترش پدیده‌ی منازعات نامتقارن فراهم آورده است، ماهیت پراکنده قدرت در قرن ۲۱ می‌باشد. متناسب با تغییرات ساختاری آغاز شده در آخرین دهه‌ی

1. Uncertainty

2. Unexpected

سده بیستم، گرچه روندهای نظام بین‌المللی حاکی از حرکت به سمت نظام تک-چند قطبی بوده است، اما تکوین و تکامل این فرآیند در دوره‌ای صورت می‌پذیرد که از آن با عنوان دوران گذار نام می‌برند. شرایط دوران گذار معمولاً چه در عرصه‌ی سیاست خارجی و چه سیاست داخلی با الزامات خاصی همراه است. از بین رفتن یک‌باره‌ی ساختار گذشته باعث شده و می‌شود تا ساختار جدید نتواند به طور کامل بدیلی برای آن باشد (Bridges, 1997: 87). لذا در این شرایط خلاء، می‌توان انتظار گسترش گونه‌ای از تحولات گریز از مرکز، بی‌ثبات‌کننده و آشوب‌ساز را داشت که مدیریت سیستم در این شرایط دشوار می‌شود.

هم‌زمان با این عامل بنیادی، گسترش فرآیند جهانی‌شدن، موقعیت‌ها و امکاناتی را فراهم آورده است که جنگجویان نامتقارن را بیش از پیش قدرتمندتر نموده است. اگر ماهیت منازعات نامتقارن به رابطه‌ی قوی - ضعیف کنش‌گران می‌پردازد، اما فرآیند جهانی‌شدن باعث شده است تا کنش‌گر ضعیف به امکاناتی دست یابد که به مدد آن بتواند تاکتیک‌های نامتقارن خود را به طور بهینه به کار بندد. گسترش فناوری حمل و نقل و تبادل اطلاعات (با گسترش اینترنت و تلفن همراه)، آزادسازی اقتصاد جهانی و در نتیجه تسهیل جریان پول، گسترش حمایت‌های مالی از سوی منابع دولتی؛ شاخص‌هایی هستند که می‌توانند اثرگذاری فرآیند جهانی‌شدن را بر رشد و تغییر ماهیت منازعات نامتقارن نشان دهند (Mackinlay, 2002: 21-23). مجموعه‌ی این دو عامل (پراکندگی قدرت در دوران گذار در آغاز قرن ۲۱ و جهانی‌شدن) باعث شده است تا از یک سو با به چالش‌طلبیده‌شدن کنش‌گری صرف دولت‌ها در عرصه‌ی نظامی و از سوی دیگر گسترش شکاف‌ها میان جوامع و ارزش‌های آنها، کنش‌گرانی به فعالیت پردازند که راه‌حل مشکلات و مسائل را در شرایط نامتقارن جستجو می‌نمایند.

با روشن شدن ابعاد و ماهیت منازعات نامتقارن، اجرایی‌سازی این دسته از منازعات را می‌توان در گونه‌های مختلف آن مورد بررسی قرار داد. نسل‌کشی، پاک‌سازی قومی، تروریسم، آشوب و جنگ‌های چریکی از جمله مهم‌ترین این منازعات هستند.

### پ) گونه‌شناسی منازعات نامتقارن به مثابه خشونت سیاسی

#### ۱- نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی

از نخستین و شاید رایج‌ترین منازعات نامتقارن در عصر جدید، می‌توان نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی<sup>۱</sup> را مورد اشاره قرار داد. این دو دسته از تاکتیک‌های نامتقارن - که در زمره روش‌های بدوی

جنگ‌ها نیز به شمار می‌روند - خارج از هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی بوده و نتایج مهمی در پی داشته‌اند.

نسل‌کشی را به عنوان از بین بردن گروهی از افراد انسانی به دلیل زمینه‌های خاص نژادی، مذهبی، ملیت یا قومیت آنها تعریف کرده‌اند. نگرانی افکار عمومی جهانی در مورد پدیده‌ی نسل‌کشی از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه بعد از کشتار اقلیت‌های قومی و مذهبی توسط نازی‌ها شدت گرفت. نتیجه‌ی این نگرانی تصویب کنوانسیون بین‌المللی ممانعت و تنبیه جرایم مربوط به نسل‌کشی<sup>۱</sup> توسط مجمع عمومی در سال ۱۹۴۸ بود. آنچه که در این کنوانسیون از آن به عنوان نسل‌کشی نام برده شد شامل کشتار فیزیکی یا روحی، تحمیل شرایط نامناسب زندگی، تغییر محل افراد و انتقال کودکان از یک گروه انسانی به گروه دیگر بوده است (Plano & Olton, 1999:279).

در کنار پدیده‌ی نسل‌کشی، می‌توان از پاک‌سازی قومی نیز نام برد. پاک‌سازی قومی همانند پدیده‌ی نسل‌کشی یک حرکت هدفمند و از پیش تعیین شده است. با این تفاوت که در پاک‌سازی قومی، هدف بکارگیری زور یا تهدید علیه گروه یا جمعیت خاص برای ترک سرزمین مشخص است (Kay, 2005:271). با وجود تلاش نهادهای جامعه‌ی جهانی برای برخورد با این گونه از پدیده‌ها؛ نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی همواره به عنوان مهم‌ترین تاکتیک‌ها در منازعات نامتقارن باقی مانده‌اند. این دو پدیده از آن‌جا که به دنبال بهره‌گیری هدفمند از نیروهای نظامی یا دیگر اشکال خشونت بر علیه اشخاص غیر مسلح هستند در زمره‌ی منازعات نامتقارن قرار می‌گیرند.

در ریشه‌یابی شرایط منتهی به این نوع از اقدامات، به عواملی نظیر ملی‌گرایی یا شوونیسم، بیگانه‌ترسی، قوم‌محوری و حتی نقش مذهب به عنوان عامل الهام‌بخش اشاره شده است. ملی‌گرایی شکل گرفته پیرامون سنت‌های مذهبی و قبیله‌ای عامل مهمی برای توسل جستن به نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی بوده است. ناسیونالیسم به عنوان احساس یکتایی و تعلق به یکدیگر در برابر سایر گروه‌ها باعث می‌شود تا حس دفاع از سرزمین در برابر تهدیدات بسیار بارز شده و نتیجه‌ی آن دفاع از ملیت تحت هر شرایطی است؛ چنانکه تبدیل شدن این پدیده به شوونیسم یا ملی‌گرایی افراطی به مراتب با نتایج خطرناک‌تری می‌تواند همراه باشد. ملی‌گرایی در کنار آثار مثبتی نظیر ایجاد یک هویت فرهنگی، در صورت همزمانی با پدیده‌ی افراط و عدم انعطاف در برابر فرآیندهای جهانی می‌تواند در سطح فراملی یا فروملی به کاهش نقش یا حتی اضمحلال

1. International Convention on the Prevention and Punishment of the Crime Genocide

کشور منتهی شود که نتیجه‌ی این موضوع نیز می‌تواند در گسترش تنش‌های قومی و در نهایت نسل‌کشی منعکس گردد (Blank, 2003: 41). مجاورت جغرافیایی میان قومیت‌ها و گروه‌های مذهبی نیز می‌تواند بر احساس تهدید افزوده و به مسائلی نظیر جنبش‌های استقلال‌طلبانه، منازعات مرزی و سیاست‌هایی همانند نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی منتهی شود (Brown, 1997: 194).

تنش‌های مذهبی نیز گرچه به عنوان یک عامل مستقیم تلقی نمی‌شود، اما در شرایطی که احساس تفاوت میان گروه‌ها را بیش از پیش جلوه‌گر می‌سازد می‌تواند مهم تلقی گردد. در طول زمان و در درون گروه‌ها تمایل برای قربانی‌شدن و یا تفوق و برتری کشور، تنش‌های عمده‌ای را برای جوامع در ارتباط با محیط ایفا نموده است. در کنار این مسئله، تعمیق پدیده‌ی جهانی‌شدن و در نتیجه گسترش فرآیند ارتباطات، زمینه‌ای را مهیا ساخته است که در درون آن، شرایط برای معلق شدن فرهنگ‌ها، هویت‌ها و حتی مذاهب تسهیل کرده است (Brown, 1997: 112). یکی از نتایج طبیعی این شرایط، تلاش برای حفظ ثبات هویتی، فرهنگی و مذهبی در شرایط متغیر است که به نوبه خود می‌تواند به کاربست تاکتیک‌هایی منجر شود که نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی در آن دسته جای می‌گیرند.

## ۲- تروریسم

در منازعات نامتقارن، از پدیده‌ی تروریسم به عنوان مناقشه‌انگیزترین شکل خشونت سیاسی در عصر نوین نام برده می‌شود و شاید بتوان علت آن را هم در تعدد دست‌یازیدن به آن در آغاز هزاره‌ی جدید میلادی دانست و هم، همزمانی و همراهی آن با فرآیند جهانی‌شدن. به هر حال، تروریسم از جمله موضوعاتی است که نه صرفاً مربوط به کشوری خاص بوده و نه می‌توان به آن از منظر روابط یک کشور با سایر کشورها نگریست. از این جهت است که راهکارهای تقابل با آن نیز همانند سایر منازعات نامتقارن نیازمند مشارکت جمعی است.

«پلانو و آلتون»، تروریسم را مجموعه‌ای از اقدامات کنش‌گران غیردولتی یا دولتی می‌دانند که از روش‌های توأم با خشونت برای رسیدن به اهداف سیاسی بهره می‌گیرند (Plano & Olton, 201: 1999). «ریچ» آن را نوعی اعمال خشونت می‌داند که هدف آن غیر اخلاقی جلوه‌دادن جامعه و دولت است. از نظر وی، اعمال و تحرکات تروریستی حاوی این نکته است که دولت توانایی حمایت از شهروندان خود را ندارد؛ به عبارتی، این نوع از خشونت سیاسی، اقتدار و

حاکمیت را مورد تردید قرار می‌دهد (Reich, 1996:4). با این حال ارائه‌ی هر تعریفی از تروریسم بایستی چند محور را مدنظر داشته باشد:

\* پدیده‌ی تروریسم می‌تواند شامل هر سازمان یا گروهی گردد؛ به عبارت دیگر، هم کنش‌گران دولتی و هم کنش‌گران فراملی یا فروملی می‌توانند کارگزار تروریسم باشند؛  
\* خشونت ابزار اصلی دست‌یازیدن به اقدامات تروریستی است؛ چراکه رعب و وحشت به عنوان ماهیت تروریسم نیازمند به کارگیری خشونت است؛

\* برخلاف پدیده‌های دیگری نظیر شورش‌ها یا جنگ‌های چریکی، تروریسم صرفاً اهداف دولتی یا رسمی را مورد هدف قرار نمی‌دهد، زیرا موفقیت آن در گرو وحشت است و این وحشت اگر به شهروندان و غیر نظامیان القاء شود می‌تواند اثرگذاری بیشتری داشته باشد.

بنابراین با در نظر داشتن این گزاره‌ها، تعریف «کی» (۲۰۰۵) از تروریسم را می‌توان قابل پذیرش تر دانست؛ چنان‌که وی در تعریف تروریسم آن را تاکتیکی می‌داند که به منظور رسیدن به اهداف سیاسی از خشونت بر ضد شهروندان بی‌گناه و ایجاد ترس استفاده می‌شود (Kay, 2005:227).

پدیده‌ی تروریسم گرچه از نظر تاریخی نسبت به سایر منازعات نامتقارن به‌ویژه نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی قدمت بیشتری ندارد با این حال روند رشد و تکوین آن نیز مراحل مختلفی را پیموده است. به عبارت دیگر، نمی‌توان آن را صرفاً زاینده‌ی تحولات جدید دانست. این پدیده به موازات رشد و پیشرفت انسانی توانسته در هر دوره‌ای خود را باز تولید کرده و از این جهت نسبت به سایر پدیده‌ها هم دارای ابعاد گسترده‌تری است و هم آن‌که تأثیرگذاری آن به مراتب بیشتر بوده است (Kay, 2005:228).

## ۲-۱- علل و ریشه‌های تروریسم

بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به شهرهای ایالات متحده، ادبیات تروریسم نسبت به گذشته بیشتر مورد توجه محافل عمومی و دستگاه‌های سیاست‌گذاری کشورها به‌ویژه در غرب قرار گرفت. هم‌زمان با گسترش این ادبیات، اسطوره‌ها و نمادهایی نیز طراحی شد که در این میان القاعده و پیوندهای آن با طالبان افغانستان مهم‌ترین وجه نمایاننده‌ی تروریسم بین‌المللی معرفی شدند. در ریشه‌یابی پدیده‌ی تروریسم می‌توان دو دسته از عوامل را از هم تفکیک کرد: دسته‌ی اول عواملی هستند که به‌طور بنیادی می‌توان از آنها به عنوان ریشه‌های تروریسم نام برد. به تعبیری دیگر، در هر دوره‌ی زمانی تروریسم می‌تواند معلول این عوامل باشد.

دسته‌ی دوم بیش از آن که در زمره‌ی عوامل قرار گیرند متغیرهایی هستند که می‌توانند در افزایش یا کاهش پیچیدگی‌ها و ابعاد تروریسم اثرگذار باشند. در قالب دسته‌ی نخست می‌توان از پارامترهای ذیل نام برد:

\* عوامل روان‌شناختی، بیولوژیک: برخی از تحلیل‌گران اعتقاد دارند که یکی از مهم‌ترین دلایل مبادرت به اعمال تروریستی، نارسایی‌های روانی بوده و این نارسایی‌ها نیز برآیندی است از عدم تعادل شیمیایی ترشحات غدد و فعالیت‌های مغزی. مشکلات تربیتی، خانوادگی و نارسایی‌های روانی در طول دوران طفولیت از دیگر عواملی‌اند که در ذیل دلایل روان‌شناختی به آنها توجه می‌شود. این کنش‌های روان‌شناختی به نوعی با عوامل بیولوژیک و وراثتی نیز در پیوند قرار می‌گیرد؛ به گونه‌ای که در آثار «فروید»، «فروم» و «هورنای» با احتساب عوامل روانی و محیطی به عدم تأمین نیازهایی اشاره می‌شود که برآمده از غرایز انسانی است. این عوامل غریزی و وراثتی اشخاص است که از یک سو با سرکوب شدن و نیز تحت تأثیر سایر عوامل واقع شدن از سوی دیگر، بستر را برای اشکال مختلف خشونت از جمله تروریسم فراهم می‌آورد.

\* عوامل عقیدتی یا ایدئولوژیک: به طور کلی تبیین ایدئولوژیک بر قدرت عقیده تکیه دارد. هر ایدئولوژی و نظام عقیدتی تهدیداتی را برای خود مشخص می‌کند. طبقه‌ی سرمایه‌داری برای مارکیست‌ها، اقلیت‌های قومی برای فاشیست‌ها و... منابعی هستند که می‌توانند زمینه‌ساز اقدامات خشونت‌آمیز گردند.

\* عوامل محیطی: سومین دسته از عوامل سبب‌ساز بروز تروریسم، پدیده‌ها و عوامل محیطی‌اند. این عوامل محیطی خود در دو قالب ناخشنودی‌ها و نیز فرهنگ خشونت قرار می‌گیرند. ناخشنودی‌ها می‌توانند به صورت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را نشان دهند؛ چنان که توزیع نامناسب منابع در هر سه مقوله‌ی فوق می‌تواند جامعه را متأثر کرده و از این جهت ناخشنودی را دامن زند. اصولاً همین توزیع نامناسب منابع (که باعث محرومیت گروهی نسبت به گروه دیگر می‌شود) می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری و یا تشدید این دسته از خشونت‌های سیاسی شود. جامعه‌ی لبنان نمونه‌ی بارز این رویداد است.

فرهنگ خشونت به عنوان قالب دوم از عوامل محیطی به شکل‌گیری خشونت‌های مقطعی نمی‌پردازد بلکه این قالب عمدتاً به جوامعی اشاره دارد که سطح بالایی از خشونت سیاسی را در طی دوره‌ی طولانی تجربه می‌کنند؛ به طوری که خشونت به هنجار تبدیل می‌شود. لبنان دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م. و نیز خشونت‌های موجود در جامعه‌ی ایرلند از دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ که به

بخشی از واقعیت‌های این جوامع تبدیل شده بود نمونه‌ای از تبلور فرهنگ خشونت می‌باشند (Hoffman, 1999:143).

\* عوامل هویتی: عوامل هویتی یا قومی - ناسیونالیستی نیز می‌تواند در اشاعه‌ی تروریسم مؤثر باشد. باید دانست که هویت قومی، هنگامی به اقدام و بسیج سیاسی تبدیل می‌شود که گروه یا نظام سیاسی به شیوه‌های مختلف دست به تهدید یا ستم به وابستگان قومیتی خاص بزند. از سوی دیگر، هویت ملی نیز چه بسا از درون کشور چندقومی تهدید شود. وجود شکاف‌های ریشه‌دار امکان انسجام نیازها، ارزش‌ها و پیوندهای مشترک ملی را نداده و هر گروه قومی، هویت جمعی ویژه‌ی خود را بر پایه‌ی ارزش‌ها و پیوندهای گروهی به جای پیوندهای ملی پدید می‌آورد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۱۵۷). نتیجه‌ی این شرایط، بسط نارضایتی‌ها و اقداماتی جهت پیشبرد منافع به شیوه‌های غیرمتعارف است.

دسته‌ی دوم از متغیرهای اثرگذار در شکل‌گیری پدیده‌ی تروریسم تا حد بسیار زیادی تحولات جدید به‌ویژه از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد هستند. این دسته از متغیرها گرچه ممکن است به نوعی در قالب تقسیم‌بندی‌های فوق‌الذکر قرار گیرند اما تأثیرات آنها متناسب با شرایط زمانی، به گونه‌ای بوده که بررسی توأم با تفکیک آنها را اجتناب‌ناپذیر کرده است. جهانی‌شدن همانند یک فرآیند، تحولات عمده‌ای را پیرو خود بر جای گذارده است. متأثر کردن شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی چه در حوزه‌ی امور بین‌المللی و چه در حوزه‌ی داخلی، لایه‌هایی را به حرکت در آورده است که نتایج ناشی از این حرکت بعضاً بستر ساز خشونت سیاسی شده است. ممنوعیت‌زدایی از اقتصاد جهانی و تسهیل جریان پول و سلاح، نخستین عاملی است که توانسته دست گروه‌های تروریستی را در نیل به اهداف و ابزار گشاده‌تر نماید. رشد فناوری‌های حمل و نقل در نتیجه‌ی نیازهای برآمده از پیشرفت صنعت و جهانی‌شدن نیز بر شدت عملکرد این گروه‌ها افزوده است (Mackinlay, 2002:20).

با در نظر داشتن تمامی این اثرات جهانی‌شدن، شاید مهم‌ترین اثر آن را در شکل‌گیری پدیده‌ی تروریسم، بتوان دگرگونی در سنت‌ها دانست. جهانی‌شدن به عنوان فرآیندی (که غرب با تحولات تکنولوژیک خود آغازگر آن بوده) باعث شده است تا جلوه‌های فرهنگی مدرن به عنوان الگوی کامل و تمام‌عیار معرفی گردد. به طور طبیعی، این الگوسازی با واکنش بخش‌هایی از لایه‌های فرهنگ پیشامدرن یا سنتی مواجه می‌گردد. در این شرایط، حفظ فرهنگ سنتی بسان یک اولویت، می‌تواند عاملی برای خشونت سیاسی باشد و از آنجا که کاربست این

خشونت به صورت برابر و متقارن غیرممکن جلوه می‌کند لذا تروریسم و روی آوردن به منازعات نامتقارن می‌تواند بدیلی برای آن باشد (Mackinlay, 2002: 19).

در کنار تأثیرات جهانی شدن بر لایه‌های درون جوامع، دولت‌ها نیز از اثرات آن بر کنار نمانده‌اند. در این راستا، جهانی شدن با افزایش تقاضا از یک سو ظرفیت دولت‌ها را در مواجهه با نیازهای انسانی و تصویب قوانین حمایتی کاهش داده و از طرف دیگر با به حاشیه‌راندن برخی از کشورها، زمینه را برای عملکرد و رشد تروریسم فراهم آورده است. مورد سومالی می‌تواند گویای این فرآیند باشد.

در مجموع، تروریسم یک پدیده‌ی سیاسی-اجتماعی، بنا به شواهد عینی و تاریخی رو به زوال نیست بلکه به نوعی در حال تکامل تدریجی است. این پدیده، اغلب ابزار گروهایی قرار گرفته است که تقریباً ادراک نامناسب (یا به عبارت بهتر، درک کمتری) از آن دارند. شاید در نگاه این گروه‌ها، تروریسم استفاده‌ی عقلانی از ابزارهای غیرعقلانی برای جلب افکار عمومی به سوی اهداف با ایجاد ترس و وحشت تعریف گردد (Hoffman, 1999: 141). در مواجهه با این خطر، برخی اعتقاد دارند که می‌توان تروریسم را با ابزارهای نظامی از میان برداشت. ناکارآمدی این راهبرد امروزه در افغانستان و مقابله با القاعده خود را نمایان ساخته است.

متناسب با ماهیت متغیر تروریسم، در نتیجه‌ی فرآیندهایی نظیر جهانی شدن و نیز الهام بخشی آموزه‌های دینی؛ القاعده از سال ۲۰۰۵م. نیز با ایجاد تغییراتی در سطوح رهبری خود و تقسیم آن به صورت منطقه‌ای، دامنه‌ی حرکتی خود را تغییر داده است (Statement: 2005 9/11 Commission State). این گروه از دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی رابطه‌ی نزدیکی را با جنبش بنیادگرای طالبان برقرار نموده است؛ چنان که بعد از تسلط طالبان بر افغانستان با تربیت هزاران جنگجو، شعباتی را نیز در برخی دیگر از کشورها نظیر مصر و پاکستان دایر ساخته است. شکل دهی به حرکات سازمان یافته با حمایت‌های مالی و نظامی و ضداطلاعات، مهم‌ترین فعالیت این گروه محسوب می‌شود (Jenkins, 2003: 6). با این حال، باید توجه داشت که القاعده به عنوان یک گروه تروریستی بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و حمله‌ی ایالات متحده به افغانستان، نه تنها افول نکرده بلکه در مسیری متفاوت از گذشته قرار گرفته و دامنه‌ی حوزه‌ی آن متوجه کشورهایی شده است که از لحاظ ساختار سیاسی با بی‌ثباتی مواجه‌اند.

### ۳- شورش

«پلانو و واولتون» از پدیده‌ی شورش<sup>۱</sup> به عنوان یکی دیگر از اشکال خشونت سیاسی نام می‌برند؛ یعنی حرکتی بر علیه دولت مستقر، که از حیث دامنه نمی‌تواند با انقلاب‌ها مقایسه



گردد. شورش، برآمده از نیازهای یک گروه یا دسته در یک جامعه است و به این خاطر مسئله‌ای داخلی برای کشورها محسوب می‌شود (Plano & Olton, 1999:209).

«کی» (2005) با بررسی ارتباط شورش با جنگ‌های داخلی و نیز پدیده‌ی تروریسم تعریف مناسب‌تری از این پدیده ارائه می‌دهد. از نظر وی، شورش‌ها ابزارهایی هستند که به وسیله‌ی جنگ‌جویان پنهان برای حمله به اهداف نظامی در طی یک اشغال به کار گرفته می‌شود (Kay, 2005:227). بنابراین شورش‌ها در صورتی در زمره‌ی منازعات نامتقارن قرار می‌گیرند که نخست - حالت تاکتیکی داشته باشند و دوم - اقدامی نظامی باشند که از سوی یک گروه تحت اشغال و ضعیف‌تر در محیط جغرافیایی خود علیه گروه اشغال‌گر صورت پذیرد. در مجموع، تجربه‌ی معاصر به‌ویژه در کشورهایی که به اشغال نیروهای خارجی درآمده‌اند (همانند افغانستان و عراق) نشان‌گر این امر بوده است که هدف شورشیان آن است تا از طریق ایجاد ترس، سردرگمی و نیز بی‌نظمی، عدم توانایی حاکم یا حاکمان را در اداره سرزمین نشان داده و از این طریق بتوانند به اهداف استراتژیک خود نائل آیند. در عین حال، این نکته باید اضافه شود که این شورش‌ها در نیل به اهداف، ممکن است به تحریکات تروریستی نیز مبادرت نمایند (Kay, 2005:220).

#### ۴- جنگ‌های چریکی

جنگ‌های نامنظم یا چریکی<sup>۱</sup> گروهی دیگر از منازعات نامتقارن به شمار می‌روند. این شکل از خشونت سیاسی دارای سوابق تاریخی بوده و در رویدادهای متعددی به عنوان تاکتیکی برای ایجاد اختلال در روند تصمیم‌گیری و نظامی‌گری طرف مقابل بکار می‌رفته است. جنگ‌های نامنظم یا چریکی در واقع پیکار گروه یا گروه‌هایی کوچک بر علیه نیروهای مسلح متجاوز کشوری خاص است. ویژگی و شاخصه‌ی اصلی این دسته از نبردها آن است که نخست - اهالی بومی ساکن در یک منطقه به عنوان نیروی چریکی فعالیت می‌کنند و دوم - این اقدامات در اماکن غیرشهری صورت می‌گیرد و نمی‌توان نیروهای چریکی را از سایر مردم تمیز داد (Plano & Olton, 1999:208). به همین دلیل است که می‌توان این گونه از جنگ‌ها را نیز در ذیل منازعات نامتقارن مورد بررسی قرار داد.

موفقیت جنگ‌های چریکی به طور عمده به حمایت افراد محلی از چریک‌ها در ارائه‌ی کمک‌های غذایی یا دادن پناهگاه و نیز جلوگیری از رسوخ اطلاعات مربوط به آنها بستگی

دارد. این دسته از جنگ‌ها بیشتر در کشورهای جهان سوم، مرحله‌ای از انقلابات ایدئولوژیک سیاسی - اقتصادی - اجتماعی بر علیه نظم موجود بوده است (Hoffman, 1999: 15).

از لحاظ تاریخی این دسته از منازعات در طی جنگ دوم جهانی توسط مردم شوروی سابق علیه حکومت بکار گرفته شد و پس از آن در طول دوران جنگ سرد، نهضت‌های آزادی‌بخش با الهام از روش‌های کمونیستی این روش را مورد استفاده قرار می‌دادند. کاربست این روش در جنگ ویتنام توسط ویتکنگ‌ها بر علیه نیروهای مسلح منظم جمهوری ویتنام، ایالات متحده و متحدان آنها به عنوان یکی از عوامل پیروزی آنها شناخته می‌شود (آمبروز، ۱۳۶۸: ۲۳۸-۲۷۱).

جنگ‌های چریکی بر خلاف سایر منازعات نامتقارن؛ به ویژه تروریسم، نسل‌کشی و نیز پاک‌سازی قومی (که بطور عمده با حساسیت‌های زیادی از سوی جامعه بین‌المللی و افکار عمومی جهانی دنبال می‌شود و تا حدی زائیده‌ی تحولات بین‌المللی بعد از جنگ سرد هستند)، دارای یک قدمت گسترده بوده و معمولاً در درون کشورهای جهان سوم و رهایی‌یافته از بند استعمار به عنوان پدیده‌ای مثبت نگریسته می‌شود. این نگاه ویژه به‌طور عمده ناشی از مواهبی است که آثار این نوع از جنگ‌ها برای این دسته از کشورها در پی داشته است.

### ت) منازعات نامتقارن؛ معمایی دفاعی برای آینده‌ی نظام بین‌الملل

تهدیدات یا خشونت‌های سیاسی نامتقارن سبب شکل‌گیری وضعیتی شده است که بنا به نظر «کی» (۲۰۰۵) می‌توان از آن به عنوان «معمای دفاعی»<sup>۱</sup> نام برد (Kay, 2005: 235). جلوگیری از گسترش این دسته از تهدیدات گرچه از حیث ماهیت دشوار به‌نظر می‌رسد، اما غیر ممکن نیست. منازعات نامتقارن نظیر تروریسم یا نسل‌کشی با احساسات بسیار عمیقی همراه هستند که نمی‌توان به آسانی آنها را کنترل و سپس از بین برد.

نکته‌ی قابل تأمل در برخورد با منازعات نامتقارن، ضرورت توجه به مرکز ثقل این دسته از تهدیدات است. با این حال، هر راهبردی نیز که تاکنون سعی در مواجهه با این تهدیدات داشته است، به خاطر عدم توانایی در شناخت ماهیت مرکز ثقل این دسته از منازعات در عمل با چالش مواجه شده و شاید به همین دلیل بتوان عدم تقارن این تهدیدات را ویژگی اصلی و ماهوی آنها معرفی کرد. تلاش برای واکنش در برابر پدیده‌هایی چون تروریسم با بهره‌گیری از قدرت نظامی سنتی به نوعی فراهم کردن شرایط مساعد برای اقدامات تروریستی محسوب می‌شود. در عین حال،

تسلیم شدن در برابر تفاضاهای تروریست‌ها و عدم انجام اقداماتی مناسب نیز می‌تواند به نوعی دعوت از آنها برای ادامه‌ی فعالیت‌های مخرب محسوب گردد (Thornton, 2007: 6). با این شرایط، می‌توان گفت که ایجاد توازن میان ابزارهای تدافعی و تهاجمی مدیریت چالش‌های نامتقارن، مهم‌ترین معضلی است که کشورها در قرن بیست و یکم در برخورد با این پدیده‌ها با آن مواجه‌اند.

چالش دیگری که می‌توان از آن نام برد بحث پیرامون حاکمیت دولت‌هاست. تردیدی نیست که رخداد این تهدیدات نامتقارن به‌ویژه نسل‌کشی، پاک‌سازی قومی و آشوب‌ها، در دوران چارچوبه‌ی حاکمیتی یک کشور رخ می‌دهد و علی‌رغم آن که حاکمیت همانند گذشته نمی‌تواند مدعی تصلب بی‌چون و چرا بر یک محدوده‌ی سرزمینی و جمعیتی باشد، باز هم مانعی در برابر تلاش‌های مستقیم برای جلوگیری از منازعات نامتقارن است.

با وجود این چالش‌ها، حضور و اقدامات جامعه‌ی بین‌المللی جهت جلوگیری از گسترش دامنه‌ی بحران به عنوان پیش‌شرط مواجهه، امری ضروری است. نگاهی دقیق به شهرها و نقاطی که منازعات نامتقارن در آنجا روی داده‌اند این نکته را می‌نمایاند که این دسته از منازعات به‌طور عمده در مکان‌هایی رشد و نمو یافته‌اند که قدرت‌های بزرگ در آن ناحیه فاقد منافع استراتژیک بوده‌اند. به عبارت دیگر، چشم‌انداز قدرت‌های بزرگ (چه در دوران نظم دوقطبی و چه بعد از پایان جنگ سرد) به برقراری نظم و جلوگیری از بی‌ثباتی در مناطق و نواحی، بسته به منافع حاصل شده برای آنها، متفاوت بوده است (Arreguin – Tuft, 2001: 102). علاوه بر این، می‌توان به بحران در مدیریت تهدیدات نامتقارن نیز اشاره داشت، چنان‌که سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای منطقه‌ای و نیز کشورها اغلب بدون حمایت قدرت‌ها و ترتیبات نهادی آنها، فاقد ظرفیت لازم برای مدیریت جنگ‌های نامتقارن بوده‌اند. ناکارآمدی ترتیبات نهادی در آفریقا و نیز عدم توانایی اتحادیه‌ی اروپا در حل بحران‌های منطقه‌ای نمونه‌هایی از این مدعا محسوب می‌شوند.

برخی از ناظران مسائل بین‌المللی با توجه به نمونه‌های عینی در مقابله با منازعات نامتقارن بر این اعتقادند که عدم تقارن این جنگ‌ها و تلاش گروه‌های ضعیف‌تر برای ضربه وارد کردن به طرف‌های مقابل، برای تغییر در راهبردها و اهداف کلان، باعث شده است تا در عمل دورنمای بهره‌گیری از روش‌های غیر خشونت‌آمیز برای مدیریت تهدیدات تاریک به نظر آید. از این جهت، بر این اعتقادند که ضرورت برخورد با تاکتیک‌های نامتقارن با استفاده از این‌گونه

جنگ‌ها همچون یک آنتی‌تزی می‌تواند مؤثر و پاسخ‌گو باشد. به نظر این دسته از نویسندگان، روی آوردن اسرائیل به ساخت دیوارهای حایل، بهره‌گیری از جوخه‌های ترور، قتل‌عام‌ها و نیز تخریب خانه‌ها و آواره کردن فلسطینی‌ها امری گریزناپذیر است چرا که راهبرد رهبران فلسطینی در برخورد با مسأله‌ی اشغال سرزمین‌های فلسطینی مبتنی بر تاکتیک‌هایی است که بهره‌گیری از روش‌های سنتی و نظامی مرسوم نمی‌تواند در برابر آنها پاسخ‌گو باشد. تقابل پاکستان با قبایل هم‌مرز در افغانستان نیز نمونه‌ای از این جریان است. نیروهای دولتی پاکستان با علم به این نکته که مقابله با القاعده با شیوه‌های پیشین غیر ممکن است تلاش نموده‌اند تا با تهدید به تخریب خانه‌ها، کاهش کمک‌های مالی و بازداشت رهبران و اعضای قبایل به نوعی قبایل را مجبور به قطع همکاری با تروریست‌ها نمایند (Rohde & Khan, 2004).

با در نظر گرفتن این نکته که؛ منازعات نامتقارن در چه شرایطی شکل می‌گیرند؛ به نظر می‌رسد راه حل برخورد با این دسته از تهدیدات نمی‌تواند مبتنی بر یک عامل باشد. بنابراین راه حلی باید در نظر گرفته شود که اول - متناسب با زمینه‌ها، شرایط و حوزه‌ی عملکردی منازعات نامتقارن باشد و دوم - با پرهیز از برخورد یک‌جانبه و تمرکز بر یک ابزار خاص بایستی مجموعه‌ای از عوامل را مدنظر قرار دهد. از دیدگاه این نوشتار، در بستر دوران گذار، پدیده‌ی جنگ‌های نامتقارن بنا به دلایلی تا حدّ بسیاری اجتناب‌ناپذیر شده است. این دلایل عبارتند از:

۱- تحولات مربوط به دوران گذار و عدم توانایی نظم تک‌قطبی در ارائه‌ی یک چارچوب کارکردی؛

۲- دومین نکته‌ای که رخداد منازعات نامتقارن را اجتناب‌ناپذیر ساخته است تداوم بقایای تحرکاتی است که از سوی قدرت‌های بزرگ در دوران جنگ سرد برای مقابله با قطب دیگر صورت می‌گرفت. تلاش‌های شوروی و ایالات متحده به‌ویژه در دوره‌ی دوّم جنگ سرد برای انتقال منازعات به کشورهای جهان سوّم (نک: نقیب زاده، ۱۳۸۶: بخش دوم) شرایطی را مهیا کرد که طی آن گروه‌ها و جنبش‌هایی شکل گرفتند که با تغییر نظام، تداوم اهداف آنها نیز با تغییر مواجه شد. لذا به چالش طلبیدن نظم موجود، نخست در جامعه داخلی و بعد تسری به عرصه بین‌المللی تبدیل به ابعاد کارکردی جدید آنها گشت؛

۳- سومین محور در توجه به منازعات نامتقارن در نظم جدید، شرایط حاکم بر جوامع مستعد این‌گونه از حرکت‌هاست. بسیاری از این کشورها، که به‌طور عمده در زمره‌ی کشورهای توسعه نیافته نیز قرار می‌گیرند، بعد از دوران سخت استعمار با شرایط دشوارتری

مواجه شدند که بقایای ناشی از دوران قبل (استعمار) در کنار الزامات بر آمده از شرایط جدید قرار گرفت و بستر برای عدم توسعه و به تبع آن، فقر و فلاکت و نابسامانی‌های اجتماعی فراهم شد. بسیاری از رهبران این جوامع، که در واقع در بستر فرهنگی جوامع غربی پرورش یافته بودند، راهکارهای برون‌رفت از وضعیت ناگوار جامعه‌ی خود را، پیروی از مدل‌های رشد و توسعه‌ی غرب دانسته و با گام گذاردن در این مسیر و در نهایت شکست، به خاطر عدم خوانایی مدل‌های توسعه با شرایط بومی این دسته از جوامع، شرایط و اوضاع را نسبت به گذشته نامناسب‌تر نمودند (نک: ساعی، ۱۳۸۴: بخش ششم). در این وضعیت بود که گروه‌ها و طیف‌های باقی مانده از دوران جنگ سرد، فلاکت و بدبختی جوامع خود را ناشی از ظواهر مدرنیته و کشورهای حامی آن دانسته و لذا در صدد واکنش برآمدند.

به نظر می‌رسد اتخاذ راه‌حل‌های اساسی (که در بخش نتیجه به آنها اشاره می‌شود) جهت تقابلی با منازعات نامتقارن نیازمند در نظر گرفتن چند مرحله مهم است:

۱- در مرحله‌ی نخست بایستی وجود این دسته از منازعات به رسمیت شناخته شود. به عبارت دیگر، جامعه‌ی بین‌المللی با به رسمیت شناختن وجود این دسته از تهدیدات، به سمتی حرکت خواهد کرد که پاسخ‌گویی به روش‌های سنتی و با بهره‌گیری از قدرت نظامی یا بازدارندگی مرسوم را ناکارآمد خواهد یافت؛ چرا که این دسته از تهدیدات -هم‌چنان که به آن اشاره شد- نه تنها نمی‌توانند مؤثر باشند بلکه با برهم زدن ساختارها، شرایط را وخیم‌تر از پیش می‌کنند (Kay, 2005: 229).

۲- دومین مرحله، تلاش برای جلوگیری از بسط و تعمیق بحران‌هاست. ژرفا یافتن تهدیدات نامتقارن باعث خواهد شد تا اقدامات بعدی برای مدیریت آنها دشوار و شاید غیرممکن گردد. از این رو، حضور به موقع جامعه‌ی بین‌المللی با نمادهایی نظیر سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از جمله سازمان ملل متحد در جلوگیری از تشدید دامنه‌ی بحران‌ها امری ضروری است.

۳- سومین مرحله به نوعی مرحله‌ی دست‌یازیدن به اقداماتی است که به صورت ریشه‌ای می‌تواند در حل و فصل تهدیدات مؤثر باشد. در این راستا، ضمن بهره‌گیری از نیروهای عملیاتی و نظامی ویژه، بهره‌گیری از دیپلماسی فعال در گفتگو با گروه‌ها، گسترش فرآیندهای اطلاعاتی و ارتباطی، تلاش برای برقراری ارتباط با افکار عمومی و در نهایت ارائه‌ی کمک‌های اقتصادی در قالب‌هایی نظیر سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و غیر مستقیم خارجی، می‌تواند فرآیندهایی را مهیا کند که از رهگذر آن، در میان‌مدت، اثرات و ریشه‌های این دسته از تهدیدات کم‌رنگ شود.

## نتیجه‌گیری

روند رو به رشد بهره‌گیری از این پدیده‌هایی نظیر تروریسم، پاک‌سازی قومی، نسل‌کشی، آشوب‌ها و جنگ‌های چریکی توسط کنش‌گران مختلف، از یک سو و آثار به مراتب زیان‌بار آنها به خاطر ویژگی عدم تقارن و پیش‌بینی‌ناپذیری در کاربست تاکتیک‌ها، از سوی دیگر، باعث شده است تا محافل سیاست‌گذاری و علمی در تلاش‌هایی پی‌گیر، به دنبال چاره‌اندیشی برای تقابل باشند. نکته‌ی جالب توجه در تلاش برای گزینش راه‌حل‌ها آن است که علی‌رغم تجربه‌ی ناموفق عینی و عملی قدرت‌های بزرگ در مقابله با این خشونت‌ها، کاربست روش‌های سنتی برای تقابل همچنان مدنظر است. همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره شد ارائه‌ی پاسخ‌های سنتی به شیوه‌ی جنگ‌های متعارف و بازدارندگی نه تنها فاقد کارایی بوده بلکه بر دامنه‌ی منازعات نیز افزوده است.

«انکر و برک» (۲۰۰۳) در تلاش برای یافتن دکترینی جهت مقابله با منازعات نامتقارن و تاکتیک‌های آن، معتقدند که ایالات متحده به مثابه قدرت برتر جهان و کشوری که بیشترین تهدید را در شکل عدم تقارن متوجه خود می‌بیند، دکترینی را باید برای تقابل تدوین کند که حاوی موارد ذیل باشد:

- ۱- در برگیرنده مفاهیم عملیاتی باشد؛
  - ۲- فلسفه‌ی آن بایستی بر پیش‌بینی استوار باشد، زیرا با وجود عنصر عدم قطعیت نمی‌توان تاکتیک‌های ثابتی برای تقابل در نظر گرفت؛
  - ۳- دکترین‌ها باید بر خلاقیت و آمادگی برای انطباق با شرایط عدم تقارن تأکید نمایند؛
  - ۴- و در نهایت این دکترین‌ها بایستی بر عنصر آموزش نیروهای نظامی برای بهره‌گیری از سلاح و تجهیزات در شرایط عدم تقارن تأکید داشته باشند (Ancker & Burke, 2003: 23-33).
- نظرات «برک و انکر» صرف‌نظر از انتقادات وارده، نمی‌تواند در یک گستره‌ی بین‌المللی برای تمامی جوامع مفید باشد، چراکه نگاه آمریکایی آنها صرفاً دریچه‌ای را گشوده است که منظره‌ی بیرونی آن تهدیداتی است نامتقارن که فضای امنیتی ایالات متحده را مدنظر قرار داده است. مقاله‌ی حاضر با بررسی نمونه‌های متعدد از راه‌حل‌های اندیشیده شده (که هر کدام نیز به نوعی به اجرایی شده) معتقد است که تحولاتی که با هدف مواجهه، صرفاً یکی از عوامل را برگزیند با شکست روبرو خواهد شد. لذا طرح به نسبت جامع، بکارگیری عوامل ذیل به صورت هم‌زمان و حفظ پیوستگی میان آنهاست:

۱- حذف علل ریشه‌ای: در حوزه‌ی داخلی جوامع مستعد ناآرامی، کمبودها و نارضایتی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، مهم‌ترین عامل رشد خشونت سیاسی و تعارضات نامتقارن در میان گروه‌ها و افراد انسانی است. اعطای کمک‌های مالی به کشورهای مستعد بحران، تلاش برای ایجاد شرایط مساعد جهت سرمایه‌گذاری، به رسمیت شناختن هویت‌های متفاوت، می‌توانند جبران‌کننده‌ی بخشی از خلاءهای منجر به منازعات باشند.

۲- ایجاد سازوکارهای حقوقی و قانونی: پیگیری تحولات هنجاری و نهادی، زمانی می‌تواند اثرات خود را نشان دهند که علاوه بر تقویت بحث ضمانت اجرا، عوامل ریشه‌ای بیشتر مورد توجه قرار گرفته باشد. در این شرایط می‌توان گفت که سازوکارهای حقوقی و نهادی می‌توانند بستری برای تولید معانی و در نتیجه ارتقای ظرفیت جامعه‌ی بین‌المللی برای حرکت به سمت همکاری باشند. ایجاد چارچوب‌های حقوقی برای محدودسازی می‌تواند در دو سطح صورت پذیرد؛ سطح نخست، ایجاد چارچوب‌های حقوقی در داخل و سطح دوم، رژیم‌های حقوقی در سطح بین‌المللی.

۳ - همکاری‌های بین‌المللی: بحث سازوکارهای حقوقی و قانونی می‌تواند نمود خود را در قالب همکاری‌های بین‌المللی نشان دهد. تبادل اطلاعات، بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی، ایجاد نهادهای مشترک سرمایه‌گذاری و در نهایت مشارکت جمعی در برخوردهای غیرمستقیم با منازعات نامتقارن می‌تواند در زمره‌ی این همکاری‌ها قرار گیرد.

۴ - ابزارهای نظامی: علی‌رغم آن‌که تأکید عمده بر مقابله با عوامل ریشه‌ای منجر به منازعات نامتقارن است، اما چون عملکرد عملکرد برخی گروه‌ها فراتر از انتظارات و نقش‌هایی است که از پیش برای خود تعریف نموده بودند، لذا این امر باعث می‌شود تا تهاجمات و منازعات همچنان تداوم یابد. بنابراین هم‌زمان با انجام اقدامات، ضرورت بر بهره‌گیری از نیروهای نظامی برای مقابله‌ی نهایی با آنها می‌باشد با این تفاوت که این تقابل نه به شیوه‌ی سنتی و مرسوم بلکه بایستی با بهره‌گیری از خود تاکتیک‌های نامتقارن در سطحی فزاینده و با ابعادی مشخص صورت پذیرد.

## منابع

### فارسی

- آمبروز، استفن (۱۳۶۸)، روند سلطه‌گری: تاریخ سیاست خارجی آمریکا (۱۹۸۳ - ۱۹۳۸)، ترجمه احمد تابنده، تهران، چاپخش.
- بورینه، ژاک (۱۳۸۲)، تروریسم، تاریخ، جامعه‌شناسی و گفت‌وگو، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
- ساعی، احمد (۱۳۸۴)، مسایل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، تهران، سمت.
- عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳)، رژیم‌های بین‌المللی، تهران، ابرار معاصر.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۶)، تروریسم‌شناسی، تهران، ابرار معاصر تهران.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، اصول روابط بین‌الملل، تهران، میزان.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۶)، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل، تهران، قومس.

### انگلیسی

- Anckers , J . C & Burke , D.M .(2003) “Doctrine for Asymmetric Warfare.” *Military Review* . 12 (1): pp . 18 – 43 .
- Arreguin – Toft , Ivan (2001) ” How the Weak Win Wars : A Theory of Asymmetric Conflict “ *International Security*, 26 (1) : pp : 100 – 105.
- Barnett,R.W. (2003), *Asymmetrical Warfare:Today's Challenge to U.S. Military Power*,New York & London: Routledge.
- Blank, J. S (2003), *Rethinking Asymmetric Threats*, Carlisle. Barrack: United States Army War College.
- Bridges,W. (1997), *Passages*, Press Quality Progress.
- Brown, E.M (1997), *Ethnic Conflict and International Security*, Princeton: Princeton University Press.
- 9/11 Commission State Statement (2005),”Over view of the Enemy” , No . 15.
- Cordesman, H. A. (2008), *Terrorism, Asymmetric Warfare and Weapons of Mass Destruction U.S Homeland*, New York and London : Routledge .



- Earl, Conteh-Morgan (2004), *Collective Political Violence: An Introduction to the Theories and Cases of Violent Conflicts*, Taylor & Francis Routledge.
- Evans. M.(2005), *Conflicts in Afghanistan: Studies in Asymmetric Warfare*, New York: Columbia University Press .
- Hoffman. B .(1999), *Inside Terrorism*, New York: Columbia University Press.
- Hartman, J. W. (2005), *Globalization and Asymmetric Warfare*, Research Report to Faculty. Alabama: Max well Air Force Base.
- Jenkins, Brian (2003), *the Potential for Nuclear Terrorism*, Santa Monica, Calif: RAND.
- Kay, Sean (2005), *Global Security in 21st Century*, New York : Roman & Littlefield
- Lavoy, R.P (2008), “Asymmetric Warfare in South Asia”, College Station: Texas A 18 M Press.
- Mackinlay , J, *Globalization and Insurgency* , Adelphi Paper : International Institute for Strategic Studies 2002 : pp : 17 – 27 .
- Mc Brewster, J & et al (2009), *Insurgency: Multinational Force – Iraq*, NewYork: St, Martins Press.
- Plano, J. C, Olton, R (1999), *The International Relations Dictionary*, California: Longman.
- Reich , Walter (ed) (1996), *Origins of Terrorism : Psychologies , Ideologies , Theologies , State of Mind* , Cambridge : Cambridge University.
- Rohde , David and khan , Esmail (2004) “Pakistan a Tough Old Tactic to Flash out Quad” , New York Times , January 31 , 2004 .
- Rudger, R & Loather, A. (2008), *Fundamentals of Islamic Asymmetric Warfare: a Documentary Analysis of the Principles of Muhammad* , New York : Hard cover.
- Schorfel, J Cox, M. Pankratz. T .(2009), *Winning the Asymmetric War: Political, Social and Military Response*, Washington D.C: Peter Lang.
- Stone, Dan (2004)” Genocide as Transgression” *European Journal of Social Theory* 7(1): 45–65
- Thornton, Rod (2007) *Asymmetric Warfare: Threat and Response in the 21st Century*, NewYork: Bantam Books .